دریچه

خیزش‌های عربی چه کمکی به مساله فلسطین می‌کند؟

■ گزارشی را که مرکز ارزیابی‌های استراتژیک زیتونه در لبنان تهیه کرده نشان می‌دهد که تغییرات در کشورهای عربی در مجموع به نفع مساله فلسطین خواهد بود. این گزارش که حاصل کار ساعت‌ها بحث بین کارشناسان در این مرکز واقع در بیروت است، می‌گوید: پس از سال‌ها شهروندان عرب موفق شدند دیوار سکوت را بشکنند و ترس‌های امنیتی را که در قلب‌های آنها رسوخ کرده بود بیرون ریخته و به صورتی متمدانه و منظم خواسته‌هایشان را پیگیری کنند. این گزارش استراتژیک پیش‌بینی می‌کند که در کوتاه مدت تاثیر این انقلاب‌ها موجب کاهش فشارهای اقتصادی بر غزه، بازگشایی گذرگاه رفح، ارسال کمک‌های انسان‌دوستانه به این منطقه و در نهایت توقف دیوار فولادی در مصر و چشم‌پوشی از تونل‌های مرزی باشد. همچنین انتظار می‌رود اجرای توافقنامه‌های کمپ‌دیوید و وادی عربه به فراموشی سپرده شود و روند سازش با رژیم اسراییل نیز بدون لغو آن به کلی منتفی شود.

همچنین این گزارش برآورد می‌کند که در برخورد با پرونده فلسطین به روند مقاومت توجه بیشتری شود و همین مساله کمک کند تا سازمان آزادیبخش فلسطین نیز دست به یک خانه تکانی بزند. کما این که به نظر می‌رسد تحولات موجود در کشورهای عربی موضع فلسطینی‌ها را در گفت‌وگوهای صلح از این پس محکم‌تر کرده و به سمت راه‌حل‌های جایگزین از جمله اعلام دولت مستقل فلسطینی یا برپایی یک انتفاضه مردمی و مقاومت مدنی و مسلحانه سوق دهد. در این رابطه دیگر تاثیر معادله آمریکایی -اسراییلی روی مساله فلسطین کم‌رنگ‌تر خواهد شد. تغییرات موجود همچنین باعث می‌شود تا فلسطینی‌ها در بین کشورهای عرب از استقبال بیشتری برخوردار باشند و پشتیبانی و حمایت بیشتری از مساله فلسطین به عمل آید.

این گزارش پیش‌بینی می‌کند که تحولات موجود باعث می‌شود تا اسراییل برای حفظ خود به انزوای بیشتری روی آورده و احساس کند، محیط پیرامون سر ناسازگاری و دشمنی بیشتری با موجودیتش دارد. همین مساله موجب خواهد شد، اسراییل برای حفظ موجودیت خود، به افزایش توان نظامی خود به صورت سهمگینی روی آورد تا بتواند بقای اشغالگری خود را تضمین کند. در همین رابطه می‌توان انتظار داشت که رویکردهای عملگراتری در این رژیم خود را بروز دهند که حاضر باشند برای ادامه حیات این رژیم به اعطای امتیازهای بیشتری که به نظر آمریکایی‌ها «معقول» است، تن در دهند.

محسن صالح، مدیر این مرکز به الجزیره می‌گوید: هر انقلابی بیانگر اراده ملت‌هاست و حالت‌هایی از دموکراسی و انقلابی‌گری را به وجود می‌آورد که در نهایت زمینه را برای دشمنی بیشتر با اسراییل فراهم می‌کند، زیرا توده‌های عرب بیش از حکومت‌ها نسبت به این رژیم کینه می‌ورزند. به نظر او اسراییل و ایالات متحده سعی خواهند کرد به شیوه‌های مختلف راه بهره‌برداری از انقلاب‌های عربی را ببندند. از جمله این شیوه‌ها ادامه حملات ایذایی به غزه است تا اسراییل به مردم خود بفهماند که این رژیم همچنان برتری منطقه‌ای خود را حفظ کرده است و در واقع آنها هستند که دست بالا را داشته و شرایط بازی را تعیین می‌کنند.

با این حال صالح می‌گوید: در صورتی که نتیجه انقلاب‌ها در کشورهای عربی، ایجاد شرایطی مملو از هرج‌ومرج و از هم پاشیدگی بین ملت‌ها و بروز جنگ‌های فرقه‌ای و قومی باشد، این مساله در درازمدت به نفع اسراییل خواهد بود.

درباره اینکه آیا احتمال دارد موج این خیزش‌ها به دولت خودگردان نیز سرایت کند، محسن صالح می‌گوید: شهروندان فلسطینی به خصوص جوانان به شدت نسبت به سیاستمداران خود بی‌اعتماد هستند و معتقدند که این مانورهای سیاسی به ضرر کشورشان خواهد بود. از همین رو ممکن است فشارهای بیشتری متوجه رهبران فلسطینی باشد تا زمینه را برای تحقق یک آشتی ملی فراهم سازند. همچنین جوانان فلسطینی به صورتی جدی خواستار مبارزه با فساد و بازنگری در مسوولیت‌های هر کدام از نهادهای دولت خودگردان هستند.

منبع: الجزیره

پول دیکتاتوری‌های عرب از کجا می‌آید؟

لوموند دیپلماتیک /ترجمه: مریم امیری

عکس: Getty images

ملت‌های عرب که امسال سر به طغیان برآوردند، آزادی و دموکراسی می‌خواهند، اما مهم‌تر از آن می‌خواهند کشورهایشان دیگر در خدمت منافع اقتصادی حاکمان و دوستان نباشد. انقلاب در کشورهای عربی به خاطر خواست فوری آزادی و دموکراسی عمیق‌تر می‌شود. معترضان خواهان پایان دادن به اقتصاد وابسته به سیاست و رژیم‌های استبدادی از دهه ۱۹۷۰ به این سو که قدرت را در انحصار خود دارند، هستند. نظام پادشاهی در جهان عرب جا افتاده است و رییس‌جمهورهای مادام‌العمر -با حاکمیت موروثی- ساختار منحصر به فرد خود را به ساختار جمهوری تحمیل کرده‌اند. این نظام‌ها برای تضمین بقای خود، سرویس‌های امنیتی راه‌اندازی کرده و روی آنها کنترل کامل دارند. سرویس‌هایی که از نظارت دولت یا مجلس خارج هستند، اعضای آنها می‌توانند وزیر را توبیخ و تصمیمات خود را به دولت تحمیل کنند. نگه داشتن این سرویس‌ها، پول زیادی می‌خواهد، پولی که نه‌تنها از وجوه عمومی -آن‌گونه که مثلا بودجه ارتش تامین می‌شود- بلکه از منابع متنوع‌تری تامین می‌شود. اخیرا نیویورک تایمز گزارشی داده که در سال ۲۰۰۹ معمر قذافی از شرکت‌های نفتی خارجی در لیبی خواسته بود ۱/۵ بیلیون دلار بابت خسارتی که باید برای قضیه لاکربی پرداخت می‌کرد، به لیبی کمک کنند، در غیر این‌صورت مجوزشان باطل خواهد شد. بسیاری از شرکت‌های نفتی این مبلغ را پرداخت کردند. قذافی بلافاصله یک حساب میلیاردی به‌دست آورد که تصور می‌شود از طریق آن بودجه هواداران و مزدوران خود را فراهم کرده است. پس از افزایش ناگهانی بهای نفت خام در سال ۱۹۷۳، درآمد کشورهای خاورمیانه به طور قابل توجهی افزایش یافت. بخشی از سود به‌دست‌آمده در تبانی با شرکت‌های چندملیتی بزرگ به جای دولت، مستقیما به جیب خانواده سلطنتی یا روسای جمهور مادام‌العمر رفت. نفت تنها منبع درآمد آنها نبود. پس از آنکه به دلیل کسری بودجه و تعدیل ساختاری، دیگر هیچ نظارتی روی قراردادهای عمده عمومی -نظامی و غیرنظامی وجود نداشت، فرصت‌های جدید کسب سود به وجود آمد. در دهه ۱۹۹۰، شبکه تلفن همراه راه‌اندازی شد. این نخستین خصوصی‌سازی بزرگ خدمات عمومی بود. شبکه‌های تلفن همراه حاشیه سود عظیمی دارند، به‌ویژه در مراحل ابتدایی راه‌اندازی که مشتریان خاص حاضرند پول گزافی بابت خدمات آن بپردازند.

اپراتورهای چندملیتی بزرگ، بازرگانان بانفوذ و دولت‌ها برای جذب سود با هم جدال داشتند. مثال روشن آن، نزاع قانونی میان «جزی»، شعبه الجزایری اپراتور مصری «اوراسکام»، و ارتش الجزیره، نزاع میان «اوراسکام» و «سوریاتل» -متعلق به سوریه- است که درست زمانی اتفاق افتاد که نخستین شرکت‌های بزرگ چندملیتی عربی به وجود آمد. جهانی شدن اقتصاد کشورهای عربی و دستورالعمل صندوق جهانی پول، اقتصاد این کشورها را به ویژه پس از سقوط قیمت نفت در سال ۱۹۶۸ بسته نگه داشت. متعاقب آن کاهش سرمایه‌گذاری در بخش عمومی و تضعیف نقش نظارتی دولت‌ها، انحصار شرکت‌های بزرگ چندملیتی را به ازای تقسیم سود با قدرت حاکمه، تضمین کرد. مدیران ارشد شرکت‌های جهانی به خوبی می‌دانستند تصمیم‌های بزرگ کجا گرفته می‌شود و چه کسی شرکای محلی سرمایه‌گذاری‌های جدید را تحمیل می‌کند: خانواده ترابلسی و ماتری در تونس، خانواده «عز» و «ساویریز» در مصر، خانواده مخلوف در سوریه و خانواده حریری در لبنان. کشورهای عربی که مفتون معجزه دوبی شده بودند، در معاملات املاک و مستغلات سرمایه‌گذاری کردند که به آنها اجازه می‌داد تفکیک منافع خصوصی و عمومی را مخدوش کنند. اراضی سلب مالکیت می‌شد و سپس با قیمت ارزان به توسعه‌گران فروخته می‌شد. هسته تاریخی شهرها به حال خود رها شد. ریاض در این مورد استثنایی بود که مرکز آن را سرمایه‌گذاران بین‌المللی بازسازی کردند؛ ترکیبی از رمز و راز شرقی و قیمت بالای اراضی که به لندن، پاریس و توکیو پهلو می‌زند. هیچ کدام از اینها بدون حضور بانک‌هایی که پولشویی را تسهیل می‌کنند و راه‌هایی برای استفاده مجدد از پول در بازار مستغلات و عملیات بازرگانی پیدا می‌کنند، امکان‌پذیر نمی‌شد. از سوی دیگر، بانک‌ها وسیله‌ای در دست دولت‌ها هستند که وفاداری شرکت‌ها و کمپانی‌های محلی را از طریق آنها محک می‌زنند. به این ترتیب دولت تضعیف شد و خدمات عمومی به تدریج تحلیل رفت. هرگاه دولت نیاز داشت به خارج نماینده بفرستد یا درون کشور متخصص تربیت کند، اعضای دولت انتخاب می‌شدند؛ بهترین آنها تکنوکرات‌های موسسات بین‌المللی نظیر بانک جهانی بودند، ولی آنها دوره مسوولیت مشخص یا برنامه‌ای برای نظارت بر آنچه باید در قبال آن پاسخگو باشند، نداشتند. دولت از اینکه دولتی بوروکراسی به نظر برسد، دست کشیده بود. حتی ارتش به گارد مجهز سلطنتی که تنها تداوم قدرت را تضمین می‌کرد، تقلیل یافته بود. دولت‌های عربی دیگر هیچ شباهتی به دوره پس از استقلال خود که روستاها را برق‌کشی کردند و آموزش عمومی رایگان به راه انداختند، نداشتند. خدمات عمومی رو به زوال می‌رفت؛ به طوری که حتی جده -یکی از شهرهای مهم نفت‌خیز عربستان سعودی- تنها یک روز در هفته آب جاری دارد، درحالی که ساخت و ساز یک شاهزاده سعودی بدون برنامه زه‌کشی، سیل‌های مرگبار به بار می‌آورد. پس از هر شایعه درباره فساد اقتصادی اعضای دولت، یک کمپین ضد فساد به راه می‌افتاد که تاثیر اندکی داشت. این گونه کمپین‌ها بیشتر بر جنبه‌های اخلاقی و مذهبی فساد تاکید داشتند تا غارتگری سیستماتیک توسط رهبران با همدستی سوداگران. کرامت انسانی و ارزش کار تمسخر می‌شد. حدود یک سوم جمعیت کارگر در کشورهای عربی در اقتصاد غیررسمی و کسب و کار کوچک مشغولند که در آمار بیکاران قرار نمی‌گیرند. این جمعیت طی یک دهه، دوبرابر شده است. یک سوم دیگر خویش‌فرما هستند یا بدون قرارداد کار می‌کنند و از مزایایی نظیر امنیت اجتماعی، بیمه، بازنشستگی یا حق عضویت در اتحادیه محرومند. معنی اشتغال خارج از بخش عمومی و دولتی تعریف نشده است. در دولت، حقوق اجتماعی وجود دارد و از این رو اشتغال در دولت به ویژه برای زنان مطلوب است. ولی به دلیل سیاست‌های تعدیل ساختاری به منظور کاهش هزینه دولتی، به‌ندرت پیدا می‌شود. از سوی دیگر، بازار کار به دلیل مهاجرت‌های بزرگ تکه‌تکه شده است. هم مهاجران دایمی (فلسطینی‌ها، عراقی‌ها و سومالیایی‌ها که از جنگ گریخته‌اند) و هم مهاجران موقت (به ویژه از آسیا)، اقتصاد مهاجرت را شکل داده‌اند که در آن حقوق اجتماعی، فرسوده شده است، زیرا حالا استثمار کارگران مهاجر به منبع سودآوری تبدیل شده است. زمانی که نسل جوان در نمودار دموگرافی در کشورهای عربی، در دهه دو هزار به سن اشتغال رسید، نسلی که با فرهنگ جدید اینترنت آشناست در مصر و تونس پایه و قله را واژگون کرد و ساختار اجتماعی به کلی دگرگون شد. اکنون، کشورهای عربی ناچارند قانون اساسی را دوباره بنویسند به گونه‌ای که قدرت محدود باشد و به جای تسلط بر نهادها با آنها تعامل داشته باشد. منابع درآمدی وابسته به دولت مانند انحصار، باید از بین برود تا انرژی‌های کارآفرینی رها شوند. دولت باید آزادی‌های اجتماعی و عمومی را برای همگان از جمله برای کارگران، تضمین کند. دولت باید بر پایه وفاق اجتماعی پاسخگو باشد. این دست اقدامات آسان نیستند، زیرا اکنون جهان و حتی اروپا به این راه نمی‌روند.

دیپلماسی ایران و رویدادهای منطقه

دکتر سیدحسین موسوی*

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران طی چند ماه اخیر و همزمان با وقوع ناآرامی‌ها، قیام‌ها و انقلاب‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا در معرض نقد و انتقادهای داخلی قرار گرفته است. روند این انتقادها طی چند هفته اخیر به ویژه بر سر رویکردهای دیپلماسی ایران در قبال بحران بحرین و عربستان سعودی شتاب بیشتری به خود گرفته است. در آن سوی مرزها انتقادها و اعتراض‌ها و محکومیت‌ها نیز در مورد همین مساله یعنی سیاست خارجی ایران به وسیله برخی رژیم‌های عرب خلیج‌فارس و منظومه رسانه‌ای آنها دیده می‌شود. خلاصه یا پیام اصلی نقد و انتقادهای داخلی حول این نکته متمرکز است که چرا سیاست خارجی ایران در قبال تحولات سیاسی کشورهای عرب حوزه خلیج‌فارس، انفعالی و متناسب با حجم و انتظارات موجود نیست و چرا سیاست منطقه‌ای ایران در امور داخلی این کشورها و به‌طور مشخص کشورهای بحرین، کویت و عربستان سعودی فعال و مداخله‌جویانه است؟ نتیجه‌گیری ناخواسته از این دو سر طیف انتقادها این است که دستگاه دیپلماسی کشور به دلیل انتقادهای داخلی نتواند مطالبات و خواست‌های نیروها و حتی دستگاه‌های نظارتی و داخلی را تامین کند. اما سر دوم طیف این انتقادها که از سوی کشورهای مورد اشاره این نوشتار به سوی تهران شلیک می‌شود، بروز بحران سیاسی کم‌سابقه میان شورای همکاری خلیج‌فارس با محوریت عربستان سعودی و ایران است که به گفته ناظران سیاسی حداقل در دو دهه اخیر بی‌سابقه بوده است.

من در مورد حسن نیت و مسوولیت‌شناسی منتقدان داخلی نسبت به آنچه از کشورمان به ویژه در این دوره بسیار تعیین‌کننده اوضاع و احوال منطقه انتظار می‌رود، تردید ندارم. همچنین تردیدی وجود ندارد که انتظارها و محکومیت‌ها و موج تبلیغاتی برخی کشورهای عرب خلیج‌فارس علیه سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران به ویژه در قبال بحرین، انگیزه شناخته شده برای نسبت دادن تحول‌خواهی داخلی‌شان به عوامل خارجی و آنگاه فراهم کردن بستر مناسب برای توصیه سرکوب داخلی و بستن تمامی دریچه‌های حل و فصل بحران داخلی دارد.

هدف این نوشتار این است که با نگاهی به مولفه‌های علمی سیاست خارجی یک کشور و برقراری موازنه منطقی میان آرمان‌ها و واقعیت‌های موجود در حوزه ماموریت سیاست خارجی کشور بدون غلتیدن در دام افراط و تفریط، ضرورت‌های کنونی پیش‌روی دیپلماسی خارجی ایران در سایه سونامی سیاسی منطقه خاورمیانه بازشناسی شود تا کشتی سیاست خارجی کشور دستخوش گرداب‌های مخاطره‌آمیز نشود:

۱- هنگامی که مقوله سیاست خارجی یک کشور در حوزه روابط بین‌الملل با توجه به دکترین‌های شناخته شده بررسی می‌شود، چند عنصر مهم و محوری مورد ملاحظه قرار می‌گیرد که در مجموع مولفه دیپلماسی خارجی یک کشور را تشکیل می‌دهد. نخستین عنصر این است که سیاست خارجی در امتداد سیاست داخلی کشورها و تبلور ظرفیت‌های داخلی در عرصه مناسبات خارجی تنظیم شود. محور دوم حول اصل چگونگی بهره‌گیری از ظرفیت‌های خارجی (مناسبات حسنه، شکاف‌ها، پیمان‌های دوجانبه، چندجانبه و دسته‌جمعی ورود در کنوانسیون‌های بین‌المللی و...) برای بالا بردن ضریب امنیت ملی و کاهش مخاطرات و چالش‌های آن، متمرکز است. در محور سوم، تدوین دکترین چگونگی انتقال کشورها یا قدرت‌های جهانی از موضع خصومت‌آمیز به موضع انتقادی و آنگاه انتقال به موضع بی‌طرفی و سپس به موضع دوستانه تا مرز همپیمانی، مورد توجه قرار می‌گیرد. شناخت و ارایه برآوردهای دوره‌ای از ظرفیت‌ها و کارکردهای حریفان منطقه‌ای و بین‌المللی به تصمیم‌گیران اصلی کشور به منظور تعیین خطوط اصلی استراتژی‌های خارجی با هدف به دست گرفتن ابتکار عمل در برخورد با شرایط اضطراری نظیر بحران‌ها و جنگ‌ها، از دیگر ماموریت‌های محوری دیپلماسی خارجی کشورها به شمار می‌رود. اینها و دیگر آموزه‌های جانبی، از امهات سیاست خارجی کشورها محسوب می‌شود که در مورد کشورهای دارای منظومه‌های ارزشی نظیر کشورمان، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

۲- سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با توجه به ساختارهای شناخته شده کشور در نهادهای عالی‌تر از قلمرو وزارت خارجه تدوین و ابلاغ می‌شود. در واقع وزارت امور خارجه کشورها مجری استراتژی‌ها در دکترین‌های تعیین شده از سوی نهادهای عالی نظام سیاسی است. در بسیاری از کشورهای جهان، همین الگو حاکم است. مثلا در کشورمان شورای عالی امنیت ملی (که نمایندگان نهادهای ذی‌ربط در آنجا عضویت دارند) راهبردهای محوری سیاست خارجی کشور را تدوین کرده و به سکاندار سیاست خارجی ابلاغ می‌کند، اما چگونگی اتخاذ روش‌های اجرایی سیاست خارجی و عملکرد وزارت خارجه نیز تحت نظارت و مراقبت نهادهای نظارتی از قبیل مجلس، شورای عالی امنیت ملی و در نهایت تحت نظارت عالی و پیوسته مقام معظم رهبری قرار دارد. به همین دلیل ملاحظه می‌شود جابه‌جایی در دستگاه دیپلماسی خارجی کشور از سطح وزیر گرفته تا بدنه کارشناسی، در مقایسه با دیگر وزارتخانه‌های کشور بسیار کمتر بوده است. این مساله تا آنجا اهمیت داشته که در کشورمان، علی‌اکبر ولایتی باوجود تغییر دولت‌ها برای چند دوره پیاپی سکاندار سیاست خارجی کشور بوده است.

۳- سیاست خارجی کشورمان طی سه دهه گذشته تحولات بسیار مهمی در سطح منطقه و جهان پشت‌سر گذاشته است. جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، اشغال کویت توسط عراق، فروپاشی دیوار برلین و اتحاد جماهیر شوروی سابق و تک‌قطبی شدن قدرت در مقیاس جهانی، رویدادهای ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده آمریکا، وقوع دو جنگ دامنه‌دار در دو همسایه ایران یعنی افغانستان و عراق و اشغال این دو کشور و بالاخره تحولات بی‌نظیر در خاورمیانه و شمال آفریقا در شکل فروپاشی نظام‌های سیاسی کهنه همه و همه از جمله رخدادهایی است که به قلمرو حیاتی ایران نزدیک و بعضا هم‌مرز با کشورمان بوده است. سیاست خارجی ایران در این دوره‌های بسیار حساس طیفی از موضع‌گیری‌ها را رقم زده که از نگاه کارشناسان بی‌طرف هوشمندانه ارزیابی شده است. این ارزیابی‌ها تا جایی پیش رفته است که ایران را برنده نهایی پاره‌ای از تحولات از جمله سقوط رژیم‌های طالبان و صدام‌حسین در افغانستان و عراق می‌داند. نباید از آموزه‌ها و دکترین‌های حاکم بر سیاست خارجی کشورمان در دوره‌های حساس گذشته غفلت کرد. مثلا سیاست بی‌طرفی فعال ایران در قبال جنگ دامنه‌دار آمریکا علیه عراق در دو جنگ آزادسازی کویت و سرنگونی رژیم صدام حسین یکی از آموزه‌هایی است که در برخورد با شرایط کنونی خاورمیانه نیز قابلیت بهره‌گیری دارد.

۴- علی‌اکبر صالحی، وزیر خارجه کشورمان در آغاز عهده‌داری مسوولیت وزارت خارجه از تدوین استراتژی ایمن‌سازی محیط پیرامونی ایران با برقراری روابط حسنه با دو قدرت منطقه‌ای (عربستان سعودی و ترکیه) سخن گفت. این رویکرد مورد استقبال بسیاری از کارشناسان امور منطقه‌ای قرار گرفت. اما متغیر دیگری در منطقه به نام انقلاب‌های اجتماعی در تونس و مصر به وقوع پیوست که معادلات سنتی خاورمیانه را یکسره در معرض تغییر قرار داد. دامنه سونامی سیاسی خاورمیانه به منطقه‌ای سرایت پیدا کرد که در رده‌بندی مناطق حساس جهان در اولویت قرار دارد. بحران داخلی بحرین، عربستان سعودی و یمن و پیامدهای شگرف آن نباید دست‌کم گرفته شود. این بحران‌ها نه فقط سیاست خارجی ایران بلکه سیاست‌های جهانی را نیز دستخوش تغییر کرده و خواهد کرد. چگونگی برخورد یا عکس‌العمل در برابر این بحران‌ها به اندازه پیامدهای نهایی و مطلوب آن از حساسیت بالایی برخوردار است. اینکه می‌بینیم حکام بحرین به سرعت باورنکردنی، بحران صرفا داخلی خود را به دخالت‌های منطقه‌ای ایران نسبت دادند، چیزی بیش از تدابیر ضروری را به سیاست منطقه‌ای ایران دیکته می‌کند. اجازه دهید معادله را به این شکل ساده‌سازی کنم: اگر برخورد فعال ایران در سطحی که برخی از منتقدان داخلی می‌طلبند به هر اندازه بتواند به دولت‌های عرب خلیج‌فارس کمک کند و تئوری مقابله با تهدید خارجی را در بحرین و در شکل سرکوب همه جانبه یک جنبش اعتراضی مردمی به پیش ببرند، سیاست هوشمندانه ایران در ورود به دام‌های چیده شده به منظور تبدیل نزاع دموکراسی- استبداد به منازعه شیعه- سنی خواهد بود یا در پیش گرفتن سیاست مشابه سیاست کشور در قبال انقلاب مردم مصر؟ در تحلیل و ارزیابی‌های مربوط به رویکرد کشور بزرگی نظیر جمهوری اسلامی ایران، چندان جایی برای استدعا و تمناهای شخصی وجود ندارد، اما هنگامی که موضوع به حیات و ممات یک جنبش اجتماعی فراگیر در جهان عرب مربوط می‌شود، استدعا کردن از ناظران، تحلیلگران و منتقدان داخلی برای کنار گذاشتن پاره‌ای از تمایلات آرمانی در برخورد با وقایعی به حجم انقلاب‌های منطقه‌ای به ویژه اگر ابراز این تمایلات آرمانی نتایج معکوسی در پی داشته باشد، عین عقلانیت و پایبندی به جنبه‌های آرمانی انقلاب اسلامی در برخورد با ملل مسلمان منطقه است. در نتیجه می‌خواهم روی این حقیقت تاکید کنم که اگر مسوولیت‌شناسی و آرمانخواهی سکاندار سیاست خارجی کشور یعنی علی‌اکبر صالحی در قبال جنبش‌های فراگیر جهان عرب و کشورهای عرب خلیج‌فارس بیشتر از منتقدان رویکردهای او نباشد قطعا کمتر نیست. از این رو در عرصه‌ای چنین حساس عاقلانه و حتی جوانمردانه نیست که فعالیت‌های پیوسته وزیر خارجه را به مناقصه و رویکردهای انتقادی خود را به مزایده بگذاریم.

۵- در قبال سونامی خاورمیانه دو مدل و دو الگوی دیگر به غیر از ایران در سطح منطقه دیده می‌شود. یکی الگوی دولت ترکیه است که با وجود عضویت در پیمان ناتو و جانبداری رسمی از حق ملت‌های عرب منطقه برای تحول‌خواهی و برخورداری از نظام‌های بازتاب‌دهنده اراده واقعی ملت‌ها، به‌طور پیوسته با رهبران کشورهای بحران‌زاده (از جمله بحرین) در جهت گشودن فضای سیاسی کشور موجب مشارکت نیروهای مخالف مذاکره می‌شود. مدل دوم، مدل سیاست رژیم صهیونیستی است. تقریبا هیچ ناظر سیاسی در سطح منطقه و جهان وجود ندارد که رویدادهای کنونی خاورمیانه را به سود اسراییل ارزیابی کرده باشد. سقوط رژیم مبارک در مصر به گفته بسیاری از تحلیلگران نامدار رژیم صهیونیستی شبیه به سقوط محمدرضا پهلوی در ایران در سال ۱۳۵۷ برای اسراییل زیان‌بار بوده است، اما شما ملاحظه کنید که سیاست رسمی تل‌آویو در قبال قیام‌های سیاسی جهان عرب حول سکوت تقریبا مطلق متمرکز است. مقامات رژیم صهیونیستی در مقابل سست شدن پایه دو مدل سیاسی جهان یا فروپاشی آنها سکوت کرده و می‌کند. اسراییل در مقابل تحولات مصر سکوت اختیار کرد زیرا می‌دانست حمایت از هم‌پیمان خود در قاهره (حسنی مبارک) به فروپاشی سریع‌تر او کمک خواهد کرد و نیز در مقابل رویدادهای جاری سوریه سکوت می‌کند زیرا می‌داند جانبداری‌اش از نیروهای مخالف دولت سوریه به تحکیم پایه‌های دولت بشار اسد کمک خواهد کرد. به عبارت دیگر رژیم تل‌آویو رسما گزینه سکوت را در پیش گرفته تا نامش و پایش از فعل و انفعالات سیاسی منطقه دور بماند. ساده‌انگارانه است که از تفاوت بنیادین موجود میان موقعیت بدنام صهیونیستی در میان ملل منطقه و موقعیت و آرمان‌های جمهوری اسلامی ایران در منطقه غفلت شود. بنابراین در اینجا بحث و جدلی بر سر ماهیت، جایگاه و انتظارات موجود از الگوها و دولت‌های منطقه نیست. بحث اصلی بر سر فهم حجم تاثیرگذاری مثبت و منفی در صورت ورود فعالانه به روند رویدادها یا اتخاذ استراتژی بی‌طرفی سازنده با نتیجه دلخواه و مطلوب نیروی بی‌طرف است. بی‌تردید ایران به اندازه ملل انقلاب کرده یا در حال انقلاب منطقه از نتایج این رویداد بزرگ قرن ۲۱ بهره برده و نامش به عنوان طلایه‌دار این حرکت سازنده ثبت خواهد شد.

***رییس مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه**

نیم نگاه

جنگ سرد آمریکا و پاکستان

■ تسلیحات اتمی پاکستان شاید در نظر اول وسیله‌ای جهت بازدارندگی در برابر هندوستان اتمی در نظر گرفته شود چرا که رقیب سنتی پاکستان در منطقه، بخش عمده‌ای از درآمد اقتصادی خود را به تجهیزات جنگی اختصاص داده است. اما با نگاهی موشکافانه می‌توان پی برد که وجود زرادخانه‌های اتمی در پاکستان می‌تواند وسیله‌ای برای بازدارندگی در برابر چالش‌های فرامنطقه‌ای آن کشور هم به شمار برود. چالش‌هایی که هر آن بیم آن می‌رود که از جانب آمریکا به پاکستان تحمیل شود.

بروس ریدل یکی از افسران سابق سازمان سیا در این خصوص می‌گوید باراک اوباما باید در خصوص سیاست‌های اتخاذ شده در مورد پاکستان و افغانستان تجدید نظر کند. به رغم اینکه پاکستان و آمریکا در جنگ علیه تروریسم به عنوان متحد یکدیگر محسوب می‌شوند، اما در چند سال اخیر مشکلاتی بر سر این پیمان به وجود آمده است که امکان دارد این اتحاد استراتژیک از بین رفته و مشکلات پیش رو کار را به تعارض یا رویارویی بکشاند. اوباما در سخنرانی سال گذشته تاکید کرده بود که اگر حمله مجددی علیه غرب روی دهد، رد آن را باید در پاکستان جستجو کرد. جایی مثل وزیرستان شمالی که مرکز اصلی فعالیت گروه القاعده طالبان و سایر گروه‌های شبه‌نظامی است. هیچ ملتی نمی‌تواند این هشدار را نادیده بگیرد اما پاکستان با وجود تسلیحات نظامی به راحتی می‌تواند از خود دفاع کند.

به گزارش وال استریت ژورنال، بروس ریدل اعتقاد دارد که رییس نیروهای مسلح پاکستان (اشفق کایانی) پی برده است که تنها راه موجود برای مقابله احتمالی با آمریکا وجود همین تسلیحات اتمی کشورش است. از این‌رو پاکستانی‌ها برای مقابله با چالش‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در حال افزایش زرادخانه‌های اتمی هستند. اشفق کایانی طرح تبدیل کردن پاکستان به چهارمین قدرت برتر اتمی دنیا را در سر می‌پروراند. سه قدرت دیگر آمریکا، روسیه و چین هستند. تمام این مباحث زمانی مطرح شده است که ماه قبل نیروی نظامی ایالات متحده پس از واقعه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ به لیبی – سومین کشور مسلمان منطقه – حمله کرده که این امر می‌تواند خشم بیشتر مسلمانان به ویژه پاکستانی‌ها را در پی داشته باشد. در واقع لیبی کشوری است که عکس رویه پاکستان عمل کرده است و خود را در برابر غربی‌ها خلع سلاح کرد و برنامه‌های اتمی خود را کنار گذاشت. برنامه‌ای که با کمک دانشمندان پاکستان در حال پیشروی بود با فشار غرب و عقب‌نشینی قذافی پس از حمله

آمریکا و متحدانش در سال ۲۰۰۳ به عراق کنار گذاشته شد. اگر سرهنگ معمر قذافی برنامه تسلیحات اتمی خود را ادامه می‌داد، آیا امکان حمله هوایی ایالات متحده و ناتو به کشور لیبی فراهم می‌شد؟

گفتنی است آمریکا به سه کشوری حمله کرد که هیچ کدام تسلیحات اتمی نداشتند. عراق نیز تمامی سلاح‌های کشتار جمعی کشورش را نابود کرده بود، در حالی که دستاویز حمله آمریکا برای حمله به عراق نابودی سلاح‌های کشتار جمعی و خطر بالقوه استفاده از آنها اعلام شده بود. با نگاهی دقیق می‌توان به چرایی عدم حمله آمریکا به کره شمالی به رغم مشکلات فراوان بین دو کشور پی برد. کشور کره شمالی جزو کشورهای اتمی محسوب می‌شود که گفته می‌شود بین یک تا دو بمب اتم هم تولید کرده است. از این‌رو است که کایانی و دیگر ارتشبدهای پاکستانی پی برده‌اند که تنها عاملی که آمریکا را برای حمله پاکستان مردد نگه داشته وجود بیش از صد بمب اتمی در زراد خانه‌های اتمی پاکستان است. چنین به نظر می‌رسد که آنها در پی افزایش توان اتمی خود برای مقابله با ایالات متحده آمریکا هستند. چرا که باید رویکرد افزایش توان اتمی پاکستان را ناشی از رویکرد اسلامی این کشور برای مقابله احتمالی با آمریکا در نظر گرفت. این کشور به رغم مشکلات اقتصادی دست از ادامه طرح برنداشته و از طرفی هندوستان رقیب سنتی این کشور از افزایش توان نظامی خود دست کشیده است. عده‌ای از کارشناسان، جنگ اتمی را یک شوخی بزرگ قلمداد می‌کنند اما زمانی که با دشمنی مواجه هستید که ممکن است در آتیه‌ای نزدیک با آن روبه‌رو شوید چه کسی می‌تواند تضمین دهد که استفاده از ۱۰۰ بمب اتمی غیرعملی است.

باید این گزینه را هم در نظر گرفت که پاکستان ممکن است زمانی در کشورش را به روی دنیا ببندد و به تنهایی مقابل دنیا بایستد. هر چند این امر به رفتار آمریکا در قبال این کشور بستگی دارد. مقابل این کشور، هندوستان قرار دارد که با آمریکا پیمان استراتژیک بسته است و برنامه‌های اتمی‌اش را با هماهنگی ایالات متحده پیش می‌برد. پاکستان هم دنبال چنین اتحادی با آمریکا بود که آن را نادیده انگاشت و به توان اتمی کشورش افزود.